

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

موضوع بحث : نتیجه گیری بحث انحلال علم اجمالی؛

نتیجه گیری بحث انحلال علم اجمالی:

جلسه قبل نکات اصلی و نتیجه بحث انحلال علم اجمالی بیان شد، از آنجا که بعد از بحث دیروز برای بعضی از آقایان هنوز شبهه باقی مانده است؛ باز این نکته را عرض کنیم که دو عامل علم اجمالی را از بین می برد.

عامل اول این است که منشأ علم از بین برود، سبب علم از بین برود، مثلاً کسی آمده به انسان خبری داده، انسان در اثر خبر آن مٌخبر علم پیدا کرده، حالا آن مٌخبر بیاید به ما بگوید که من اشتباه خبر دادم. مٌخبری که به آن اطمینان داریم بگوید که یکی از دو پسر زید مُرده اند، برای ما علم اجمالی حاصل می شود که یکی از اینها مُرد. حالا اگر مٌخبر بعداً بگوید من اشتباه کردم و این چنین نبوده، علم از بین می رود. یعنی در اینجا سبب علم از بین می رود. اما عامل دوم این است که احراز کنیم این معلوم بالتفصیلی که بعداً محقق شده عین همان معلوم بالاجمال است. به تعبیر فنی تر میتوان چنین گفت که علم اجمالی ما نسبت به متعلق انکشافش ناقص است، وقتی علم داریم یکی از این دو ظرف نجس است، متعلق برای ما روشن نیست! حالا اگر علم تفصیلی پیدا کردیم این ظرف نجس است، اولاً. و احراز کنیم همین که الآن معلوم بالتفصیل هست همان معلوم بالاجمال سابق است و غیر از او نیست. که علامتش این است که نسبت به آن طرف دیگر احتمال زائل شود، یعنی هر جا خواستیم ببینیم علم اجمالی منحل شده یا نه؟ یکی از علائم واضح این است که اگر نسبت به طرف دیگر احتمال از بین رفته باشد این علم اجمالی زائل شده، اما اگر نسبت به طرف دیگر يك طرف را علم تفصیلی پیدا کنیم و طرف دیگر هنوز احتمال باقی باشد، اینجا علم اجمالی باقی است و منحل نشده است.

پس ببینید برای انحلال حقیقی غیر از اینها راهی نداریم، حالا در انحلال حکمی اگر احتمال انطباق هم بدهیم این در حکم انحلال است، ولی در انحلال حقیقی باید احراز کنیم که معلوم بالتفصیل همان معلوم بالاجمال است تا این انحلال به وجود می آید.

نکته ای که در اینجا قابل دقت است این است، ما قبل از اینکه بحث انحلال را شروع کنیم و قبل از اینکه این بحث را شروع کنیم که آیا در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جریان دارد یا نه؟ گفتیم يك بحث مهمی بین اصولیین و بزرگان واقع شده و آن این است که حقیقت علم اجمالی چیست؟ آیا فرق بین علم اجمالی و تفصیلی فقط در همین اجمال و تفصیل است؟ یا اینکه نه! فرقی این است که بین متعلق اینها کاملاً فرق وجود دارد. در علم تفصیلی متعلق يك مصداق معین خارجی است، اما در علم اجمالی علم به يك قدر جامع تعلق پیدا کرده، شما وقتی می گوئید علم اجمالی دارم یکی از این دو ظرف نجس است، معلوم شما چیست؟ يك معلوم بالذات دارید و يك معلوم بالعرض دارید، معلوم بالذات شما آن قدر جامع است، «النجاسة» این معلوم

بالذات است، یعنی آنچه علم به او تعلق پیدا کرده است. اما این دو طرف، اگر آن قدر جامع انطباق بر هر کدام پیدا کند، می شود معلوم بالعرض. در علم اجمالی نمی گوئیم علم به این فرد خارجی تعلق پیدا کرده به نحو فرد مردّد، که ما این بحث ها را مفصلاً در اواخر سال گذشته انجام دادیم که متعلق علم اجمالی چیست؟ اگر از اول متعلق را آوردیم روی فرد خارجی مردّد یا این فرد یا آن فرد، اینجا بعد از اینکه ما علم تفصیلی پیدا می کنیم شما می توانید بگوئید این علم تفصیلی پیدا کرد، این علم اجمالی دیگر نسبت به این طرف از اثر می افتد، اما نسبت به طرف دیگر هم می شود شك بدوي. ولي وقتي ما گفتيم اصلاً فرد مردّد همان طوري که مرحوم محقق اصفهاني اثبات کرد که اصلاً فرد مردّد در خارج نیست و محال است، ولو صاحب کتاب منتقي در مقابل ایشان موضع گرفت و همین فرد مردّد را هم در آخر پذیرفت، اما حق با مرحوم محقق اصفهاني بود؛ فرد مردّد

نداریم، نمی توانیم بگوئیم علم به يك فرد غير معین تعلق پیدا کرده، فرد یعنی خارج، اما باز غير معین گفتیم این نمی شود، حالا که نمی شود یا باید بگوئیم این علم اجمالی به يك قدر جامع تعلق پیدا کرده (که مشهور هم همین را می گویند)، حالا اینجا خوب دقت کنید وقتی می گوئیم علم اجمالی داریم «بالنجاسة الجامعة بينهما المشتركة بين أحدهم» معلوم بالذات همین عنوان قدر جامع است، علم تفصیلی به این فرد معین خارجی تعلق پیدا می کند، در خارج شما آمدید به این فرد علم پیدا کردید، می گوئید علم تفصیلی دارم این نجس است، آیا این علم تفصیلی شما آن جامع را خراب می کند؟ خير. آن جامع به قوت خودش باقی است، هم قابلیت انطباق بر همان طرف معلوم بالتفصيل دارد و هم قابلیت انطباق بر طرف دیگر دارد.

عرض کردم اگر بخواهید يك علامتی پیدا کنید بر اینکه آیا بعد از علم تفصیلی علم اجمالی باقی است یا نه؟ ببینیم به ملاك جامع (نه به ملاك شك بدوي) احتمال در طرف دیگر هنوز وجود دارد یا نه؟ می گوئیم بله. به ملاك الجامع، احتمال هنوز در طرف دیگر وجود دارد. من علم اجمالی دارم یکی از این دو تا نجس است، بعد علم تفصیلی پیدا می کنم این ظرف معین نجس است، می گوئیم با وجود اینکه علم تفصیلی پیدا کردم باز آن جامع بینهما هنوز هست و خراب نشده، و علامتش هم این است که به همان ملاك جامع احتمال می دهیم طرف دیگر نجس باشد.

شما يك وقت طرف دیگر را به عنوان شك بدوي می گوئید نجس است، اینجا به ملاك الجامع نیست! شما در شك بدوي می گوئید نمی دانم از اول معیناً این فرد نجس است یا نه؟ هذا شك بدوي که اصالة الطهارة در آن جاری می شود. اگر گفتید نمی دانم کدام يك از اینها نجس است، اما علم اجمالی دارم به آن قدر جامع، یعنی معلوم اولیه و بالذات آن قدر جامع است، الآن در يك طرف هم که علم تفصیلی به وجود بیاید، باز در طرف دیگر برای ما مشکوک است نه به عنوان فرد معین خارجی بلکه به عنوان صدق آن جامع بر این فرد. یعنی همان حالی که قبل از علم تفصیلی من وجداناً نسبت به این طرف داشتم و آن حالت این بود که آیا جامع بر این منطبق است یا نه؟ الآن هم که علم تفصیلی پیدا کردم این طرف نجس است تفصیلاً، باز همان حالت وجود دارد در این طرف و این کشف از این می شود که علم اجمالی از بین نرفته، برای اینکه متعلق علم اجمالی جامع است، متعلق علم تفصیلی آن فرد معین خارجی است. بین متعلقاتها اختلاف اساسی وجود دارد، معلوم بالذات ما در علم اجمالی قدر جامع است و معلوم بالتفصيل در علم تفصیلی همان فرد معین خارجی است.

در علم اجمالی دو راه برای انحلال دارید؛ یکی این است که سبب علم از بین برود، تا حالا دو سه تا آدم عادل آمدند به شما گفتند علم اجمالی پیدا کردید، حالا معلوم می شود که هر سه تا تبانی کرده بودند و علم شما از بین می رود. اما راه دوم این است که من علم اجمالی دارم یکی از این دو تا نجس است، می گردم قرائن و شواهد پیدا کنم با قرائن و شواهد می رسم به اینکه آن معلوم بالاجمال من این طرف است، یعنی الآن علم تفصیلی پیدا می کنم این نجس است، انطباق را احراز می کنم، با احراز انطباق اصلاً دیگر من نسبت به طرف دیگر احتمال نمی دهیم و جامع از بین می رود، تا حالا می گفتم علم دارم بالجامع، الآن که علم تفصیلی پیدا کردم می گویم نه، حالا علم به فرد معین دارم و آن علم به جامع زائل شد، وقتی زائل شد الآن دیگر يك درصد هم احتمال نمی دهیم طرف دیگر نجس باشد، اما الآن فرض ما این است که من علم اجمالی دارم، حالا يك علم تفصیلی هم پیدا شد که این نجس

است، علم تفصیلی هم پیدا شد که این نجس است، آیا به مجرد اینکه شما علم تفصیلی پیدا کردی این نجس است، احتمال نجاست طرف دیگر از بین رفت؟! نمی‌رود. و در طرف دیگر هنوز آن جامع به قوت خودش باقی است که شما احتمال نجاستش را می‌دهید، لذا انحلال پیدا نمی‌کند، انحلال حقیقی حاصل نمی‌شود.

متعلق علم اجمالی با علم تفصیلی فرق دارد، علم تفصیلی متعلقش فرد خارجی است، علم اجمالی متعلقش نه این فرد است و نه این فرد، متعلقش جامع است. وقتی اینطور شد این فرد را اگر علم تفصیلی پیدا کردیم جامع از بین نمی‌رود، بلکه احتمال می‌دهیم هنوز در ضمن طرف دیگر باشد، عرض کردم اگر احراز کردیم جامع همین است بحثی نیست، ولی آیا امکان اینکه این جامع نباشد و در ضمن فرد دیگر باشد منتفی می‌شود؟ پس باید از وجدانتان سؤال کنید. این طرف وجوب اجتناب را مسلم دارد و تردیدی در آن نیست، ما در انحلال می‌خواهیم ببینیم آیا آن طرف از دایره خارج شده یا نه؟ که وجداناً خارج نشده است.

چون روز جمعه شهادت امام جواد علیه السلام است، يك روايتي را از كافي شريف جلد دوم صفحه 534 مي‌خوانم؛ «محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل، قال كتبت إلى جعفر الثاني (امام جواد(ع)) أسأله أن يعلمني دعاء» به حضرت عرض کردم يك دعائي را به ما تعليم بدهيد. اولاً واقعاً يكي از ابعاد وجودي ائمه طاهرين عليهم السلام همین بُعد دعا است که هم خودشان دعا مي‌کردند و هم به مؤمنين و شيعيان نحوه‌ي دعا کردن را ياد مي‌دادند، کسانی که نه به مدرسه و نه به مکتبی رفتند و نه استادی دیدند، اينها بيايند اين دعاهايي که با اين مضامين بسيار بلند است به افراد ياد بدهند، اين خودش کشف از ارتباط واقعي اينها با خدای تبارک و تعالي دارد. «فكتب إليّ تقول إذا أصبحت و أمسيت» حضرت فرمود وقتي صبح مي‌کني و شام مي‌کني اين ذکر را بگو «الله الله ربّي الرحمن الرحيم لا أشرك به شيئاً» سه بار اسم جلاله را بگو و بعد رحمانيت و رحيميت خدای تبارک و تعالي را مورد توجه قرار بده و بعد هم بگو «لا أشرك به شيئاً» نکته اين است که غالب دعاهاي ما، حتي در گرفتاريهاي دنيوي، در شداوند دنيوي و مصائب دنيوي، محور دعاها روي توحيد خدای تبارک و تعالي است.

اين سائل که به حضرت عرض کرده دعائي را به من بدهيد ظهور در اين دارد که مشکل دنيوي داشته و الآن در ذيلش حضرت مي‌فرمايد «و إن زدت علي ذلك فهو خير» حالا من گفتم اين ذکر را بخوان ولي اگر مکرراً با خودت بگوئي «الله الله ربّي الرحمن الرحيم لا أشرك به شيئاً» اين خير براي توست، بعد مي‌فرمايد «ثم تدعو بما بدالك في حاجتك» بعد از اينکه اين ذکر را خواندي حاجتت را بگو. نکته ديگر اين است «فهو لكل شيء بإذن الله» خيلي مطلب مهمي است، اين کشف از آن سعه‌ي علمي حضرت دارد «فهو لكل شيء بإذن الله تعالي» يعني شما هر حاجتي داري و هر مشکلي داري، چه مسائل معنوي و چه مسائل مادي، هر چه که هست اين ذکر را بگو «يفعل الله ما يشاء» نکته‌اي که من خواستم عرض کنم اين است که يعني بسياري از مشکلاتي که داريم ریشه‌اش به عدم توحيد برمي‌گردد، ریشه‌اش برمي‌گردد به اينکه ما در واقع مشرکيم ولو به حسب ظاهر مي‌گوئيم «أنا من المسلمين». چه امراضي که به وجود مي‌آيد، چه مشکلات مادي که به وجود مي‌آيد و در رأس آن مشکلات معنوي.

اگر انسان بخواهد ابتداءً به خدا بگويد که خدايا اين مشکل را دارم حل کن، مانعي ندارد، نمي‌خواهيم بگوئيم حل نمي‌شود، ولي اين رسم در دعا نيست! يكي از آداب دعا و از حقايق دعا اين است که انسان خودش را بايد به مرحله توحيد برساند و دعا کند، باور کند آن رحمانيت و رحيميت و ربوبيت به دست خداست تا اينکه بعداً هم دعا و خواسته‌ي خودش را داشته باشد و خدای تبارک و تعالي او را اجابت کند، اين روايتي که به مناسبت شهادت امام جواد(ع) بيان کردیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين